

بخش نخست

بنیان های فرزانی (فلسفی) دین بهی / مزدیسنی^۱

فرزان مزدیسنی، بنیان پیدایش جهان و هستی ها را بر چهار پایه / فروزه می داند:

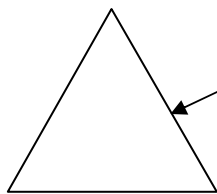
۱- مهر / پیوند = یگانگی / یکتایی

۲- جنبش / دگرگونی = دوگانگی

۳- هنجار / سامان / قانونمندی

۴- خرد / دانش / منش نیک

گوهر جنبش/دگرگونی = سپنتا مینو



مهر = پیوند، هماهنگی

اشا / ارتا = هنجار، قانونمندی

خرد - منش نیک = خرتو - وهومن

یکانگی

خدای ایرانی، مزدا

یکانگی، نخستین و بنیادی ترین قانون مندی، هنجار و حقیقت هستی است. آن، هسته هستی است. تنها یک جهان وجود دارد که در آن همه نمودهای گوناگون هستی با هم در پیوندی تاروپودی بوده و یگانه هستند.

خدای ایرانی نماد این یگانگی / هماهنگی جهانی از راه مهر می باشد

مهر، همان درهم آمیختن و پیوسته بودن است.^۲ پس خدا، روند مهر ورزیدن و یا آمیختن و پیوستن در هر چیزی در این گیتی و همچنین در درون انسان است.

خدا، بُن و گوهر انسان (و هر هستی داری)^۳ است یا به زبانی دیگر گوهر و "دانه" خدا^۴ درون انسان است. انسان این توانایی را دارد تا با "به خود آمدن"، خدا را در درون خود دریافته، با پروراندن دانه آن در خود، با همکاری و هماهنگی / هم اندازگی همه نیروهای درونی (و برونی)، آن را و زندگی را در درون خود گسترش دهد و ببالاند.

می توان گفت که هم انسان خدا را درون خود می پرورد و هم خدا زایاننده و پروراننده^۵ گوهر انسان است. اینچنین هر دو هم گوهرند، همکارند. آن بینش/چشم درون / دریافت انسان از چنین فرآیندی را این فرهنگ "دین" نامیده است که خود از ریشه دیدن و شناختن است.

مزدا، بن و بنیان هم آهنگی گوهری یا سرشتی (خرد) در انسان است و چیزی فراسوی او نمی باشد بلکه درون اوست. گوهر مزدا آهنگ / سرود ناب است که میان همه جانهاست. انسان آنگاه خدا را می شناسد که هم آهنگی در همه نیروهای درونیش بیابد. از اینروست که اشو زرتشت «سرای سرود» یا «گرو دمانا» را برای انسانهای نیک پایان راه می داند، زیرا این خود آغاز نیز می باشد.

اهورا / Ahurâ : هستی دار، بن هستی

مزدا / Mazdâ : خرد - بینش

^۱ یسنی از یسنا می آید به چیم ستودن، بزرگداشتن، جشن گرفتن. مزدا در چیم نیروی اندیشه، خرد و دانش است. بنابراین مزدیسنا در چیم ستایش، بزرگداشت و جشن خرد و دانش و نیروی اندیشه است.

^۲ مهر، دگرگون شده واژه "میترا" mithra به "میهر" mihra می باشد. واژه میترا نیز از ریشه "میت" mith آمده که آن به چیم پیوند و به هم رسیدن (دیدار) می باشد.

گونه های دیگر این ریشه برای نمونه آمده است: Mith- mix-mikh

که این واپسین دیسه (شکل) آن یعنی "میخ" به "آمیختن" دگردیسی یافته است.

^۳ در فرهنگ ایرانی مزدیسنی به همه هستی داران "دام" نیز گفته می شود که دربردارنده انسان نیز هست.

^۴ در این فرهنگ به آن "فرور" fravahar نیز گویند.

^۵ به آن "دایه" نیز گویند.

هنجار و قانونمندی کیهان و هستی آشه (آرته) = Asha-Arta = راستی = خدا = نیکی

آشه^۱، مفهوم بسیار گسترده ای دارد و چون گسترده است به شیوه های گوناگون بازنمایی می شود. اشه هنجار هستی و بن کیهان است. اشه در مزدا/خداست و با او یکی است! قانونی است که در سراسر آفرینش بر همه هستی ها فرمان می راند. آن، سراسر نیرو، شکل، جابجایی و دگرگونی است بی نیاز از بیننده آگاه و فارغ از آغاز و انجام.

اشه در پرهام^۲، قانونمندی و روند خود را دارد و راه خود را می رود. بر انسان خردمند بایسته است تا با شناخت هر چه بیشتر و بهتر این قانونمندی خود را با آن هماهنگ کند تا نه تنها زندگی اش نابود نشود بلکه به بهسازی زیست بوم خود آنچنان بیفزاید تا بهترین یا بهشت را در زمین زندگی خویش برپا سازد.

هنگامی که سخن از اشه در اندیشه و روان و رفتار انسان در میان است، آنگاه مفهوم **اشه وهیشت** **asha vahishta** یا بهترین اشه نمایان می شود چرا که برای خرد چینه و برگزیننده همواره پای سنجش به میان می آید. انسان خردمند باید در میان راه های گوناگونی که در پیش پای او سبز می شوند بهترین ها را برگزیند و بهترین ها آنهاست که زندگی همگان را بهترین یا همان بهشت سازد. از این دیدگاه می توان اشه یا راستی را بیان هستی داشتن بن و گوهر مزدا در وجود هر انسانی دانست، حتا اگر از آن ناآگاه باشد. آنچه همه است (کل) همیشه در هر یگانی (جزء) هستی دارد، چون هسته هست! بازگشت به ریشه و بن، همانا دیدن و دریافتن این هستی در هسته خود است. نیکی آن است که از منش نیک برخیزد و خودبخود با راستی و بهترین راستی هماهنگ باشد. نیکی آن است که آفریننده، نگاهدارنده، پاسدارنده و گسترنده زندگی به باشد.

این تنها زمانی شدنی است که همه نیروهای باشنده در هستی و همچنین نیروهای درونی انسان و همبودگاه او در هماهنگی، هارمونی و هم ترازی به سر برند و در اندازه های درست خود باشند.

به اندازه بودن / پیمانانه نگاه داشتن پیش نیاز و خود نیکی است.

بازنمایی دیگری که از راستی می توان به دست داد آن است که:

راستی، هماهنگی انسان در اندیشه و گفتار و کردار است یعنی آنچه در اندیشه است به گفتار و کردار درآید و خود را نمایان سازد. این همان واقعیت است. این روراستی (صداقت) است.

راستی هنگامی حقیقت است که پیدایش آزادانه گوهر خود انسان باشد

اگر مردم این دانش را بیابند و با منش نیک زندگیشان را با آن هماهنگ کنند، به بهترین زندگی دست می یابند

دوگانگی در درون یگانگی

گوهر جنبش و دگرگونی Spentâ Manyu – دو نیروی همزاد

در درون هر ذره بنیادینی در گیتی (بن کیهان) دو مینو^۳ وجود دارند که هم با یکدیگر جفت و همزادند و هم، با یکدیگر کش و واکش، یا کشش و رانش دارند. از این کش و واکش است که از درون آن مینو پیدایشی نو سربرمی آورد که آن نیز دارای آن دو مینو می باشد.

در منش و اندیشه مردم نیز این دو مینو و نیروی همزمان و توأمان وجود دارند که به گفته زرتشت، همزادند. از این دو یکی **سپنتامینو Spenta Manyu** نامیده شده است و دیگری **انگره مینو Angra Manyu**. کار انگره مینو آن است که با کنجکاو و جوش و خروش خود، آن اندازه به سپنتامینو انگیزه بدهد تا آن را (انسان را) پیشرفت دهد و به بینش برساند. **اما هنگامی که انگره مینو از اندازه خود بیرون رود و جوش و خروشش بی اندازه گردد، پیش راه بینش و بینایی را گرفته و تاریکی می افزاید، تاریکی آزار رسان و زیان بار. آنگاه است که بدی یا "دروغ" به بار می آید. آنگاه است که باید آن را به اندازه آورده و سر جای خود نشاناند!**

^۱ آشه Asha

^۲ پرهام = طبیعت مادی

^۳ گوهر، ذات، دانه، تخمه، بنمایه، اساس، نیروی جنبنده و خودافزا و گسترنده

بدی / دروغ

دروغ چیست؟ در زبان اوستایی، ریشه این واژه "دَر" در چیم دریدن، بریدن و پاره کردن است. از این دیدگاه پیش درآمد دروغ بی اندازه است و هر آنچه هست که:

- نیروهای درون و برون را از هم ببرد و جدا کند
- با اشته هماهنگی و همخوانی نداشته باشد
- ناهماهنگ با هنجار باشد، ناهنجار باشد.
- به گوهر انسان/زندگی آسیب برساند.
- مایه و نگاهدارنده آزار جان، ترس و کینه است.
- پوسیدگی و تباهی بیاورد.
- بدی را نیکی، کینه را مهر، زشتی را زیبایی و بیخردی را خرد جلوه دهد، فریب دهد، ریا کند.
- ...

و سرانجام هر آنچه:

انسان را از خویشتن خویش، از پیرامون خویش، از پرهام، از گیتی، از مردم گیتی و سرانجام از زندگی می برد و جدا می کند.

خرد

وهُومَن vohuman یا بهمن - بهمنشی

خرد، نیروی شناسایی و گزینش است که خود، بینشی است برآمده از هماهنگی همه نیروها. خرد بر دو گونه بخش بندی می شود:

- آسن خرد= نداء، آوا و سرودِ درون= سروش= نشان پیدایش مستقیم حقیقت از هر کسی
- گوش سرود خرد= نوا و سرودی که از آسن خرد برمی خیزد می شنود، می پذیرد و از آن به حقیقت باردار می شود= سرچشمه قانون و اخلاق= رشن

وهومن آن مینو یا گوهری است که اندیشه نیک و نیرومند از آن برمی خیزد. آن، نیرویی است که پایه و مایه هماهنگی ایجاد کردن میان دو مینوی همزاد یا دو گونه خرد است که پیدایش نو از میان آنهاست.

این بهمن است که مایه خرد سازی و بینش دهی است.

خرد و بینش شاد و جشن ساز، مایه ای که در میان است اما خود دیده نمی شود، مایه و میان پیوند دهنده و هماهنگ کننده. به و بهی، حالت آفرینندگی دو مینوست. زرتشت خود می گوید که هنگامی به بینش می رسد که روشنایی وهومن او را فرا می گیرد.

شالوده اخلاقی زرتشتی، بهمنشی است. از این هم آهنگی نوایی درونی گوهر خود انسان است که اندیشه، گفتار و کردار نیک بخودی خود پدیدار می شوند. آنچه اصل است پیدایش و پرورش این هم آهنگی گوهری انسانی است نه توجه داشتن یا گردآوری تک تک اندیشه ها یا گفته ها و کرده ها که با سنجه¹ بیرونی نیکند و اینها دو چیز گوناگونند. با روی کردن به دومی شریعت ایجاد می شود و با روی کردن به بهمنشی است که می توان به آزادی از هر گونه آن مانند آزادی سیاسی و دینی و ... دست یافت.

بهمنشی به آن منشی گفته می شود که از آن بهی و نیکی برمی خیزد.

وجدان آگاه = دین = خرد

واژه دین، دگردیس شده واژه اوستایی "دَئِنَا" ی daenâ است که بر پایه فرهنگ بنیادین ایرانی و نیک دینی / راست دینی / بهدینی / مزدیسنی دارای چنین درونمایه هایی میباشد:

چشم درونی و بینش راستی (حقیقت) جوی و درستی (واقعیت) گرا² برای دیدن و بازشناختن راستی از ناراستی یا شایست از ناشایست، که از آن بگونه "وجدان آگاه" نیز یاد می کنند که براستی همان "خرد" است که باید راهنمای انسان باشد.

¹ سنجه = معیار

² حقیقت یا راستی یک امر ذهنی یا پدیده ای ورای پرهام (ماورای طبیعت) نیست. حقیقت، درک روشن انسانی از هنجارها یا قانون های زندگانی کیهانی و چگونگی پیوند پدیده ها می باشد. واقعیت یا درستی، به مفهوم دیدن درسته و همه سویه چیزها و پدیده ها، براستی همان حقیقت است و این دو را نمی توان از هم جدا کرد. این "دو" در "یک" یگانگی به هم پیوسته اند بگونه ای که بکار بردن واژه "دو" خود از برای نارسایی برداشت ما انسان ها از یگانگی است.

به زبانی دیگر دین " آگاهی از سرشت بنیادین انسان است از نیروی زاینده‌گی یا آفرینندگی در ژرفای او و همچنین نگاهداری و پرورش و بالش آن از راه هماهنگی/هم اندازگی نیروهای درونی (و برونی)".

این آگاهی یا دین انسان در درازای زمان و زندگی و در گذر از آزمون‌های آن شکل (و رنگ و بو و مزه و ...!) به خود می‌گیرد. دین هر کس برای خود اوست که می‌تواند دارنده‌ی خود را زیبا، نیک، بزرگ و نیرومند گرداند¹ و یا وارون آن! بدینسان آن دینی بهتر است که مردم را در رفتارشان با یکدیگر و در برابر همه‌گیتی زیباتر، دوست داشتنی‌تر، پسندیده‌تر و بلندپایه‌تر گرداند.

بی‌گمان هر کس در این جهان هنجارمند‌اشایی، آنجا که رفتار کنشی-واکنشی یکی از بنمایه‌های این هنجار به شمار می‌آید، پیامدِ چگونه بودن و کنش‌های خود را از جهان پیرامون دریافت می‌کند. پس هر چه زیباتر و بهتر باشیم، جهان نیز زیباتر و بهتر خواهد شد. این است گزینش درست و نیک، و این است شناخت مسئولیت یا خویشکاری.

نتیجه‌گیری از بخش نخست

خدا = خرد = دین

- ۱- دین خودِ خداست و با خدا اینهمانی دارد. میان دین و خدا میانجی نیست. دین را خدا به انسان نمی‌دهد بلکه خدا در انسان، مستقیم، همان دین می‌شود.
- ۲- انسان در خود گوهری نهفته و بزرگ و زیبا دارد که دوست داشتنی است اما نمی‌داند که چیست! انسان خدا و دینش را در خودش دارد اما برایش پیدا نیست!
- ۳- دین یا گوهر ناشناخته‌ی انسان برای بزرگی‌اش، نیکی‌اش، زیبایی‌اش، خوشبویی‌اش و نیرومندی‌اش دوست داشتنی است. انسان با خدا و دین تنها پیوند مهری دارد.
- ۴- خدا می‌تواند در انسان زیباتر، دوست داشتنی‌تر، پسندیده‌تر و بلندپایه‌تر شود.

چهار بنیان هستی

- ۱- مهر / پیوند = یگانگی / یکتایی
- ۲- جنبش / دگرگونی = دوگانگی
- ۳- هنجار / سامان / قانونمندی
- ۴- خرد / دانش / منش نیک

قانون، مهر، جنبش و خرد را نمی‌توان از هم جدا کرد.

این بنیان‌ها و قانونمندی در همه‌ی رده‌ها و نماهای هستی و زندگی، جریان دارند. در جهان مادی و آخشیج‌ها^۲ هر آفرینشی / پیدایشی از این قانونمندی پیروی می‌کند. در جهان انسانی نیز، چه در بخش مینوی و چه مادی و همچنین در زندگی گروهی / هازمانی نیز روا می‌باشد.

برای نمونه در زندگی هازمانی انسان هر قانون و دادی که درونمایه‌اش مهر نباشد و شهریاری که استوار بر خرد نباشد، و هنجاری را که در آن جنبش نباشد به سازندگی و آبادانی نمی‌انجامند.

در بخش مینوی/ درونی انسان، این نیروها بگونه‌ی توانمندی‌هایی یاد می‌شوند که هماهنگی و همکاری میان آنها می‌تواند شوه‌نگاهداری و گسترش و رویش و بالش زندگی و پیشرفت او گردد.

¹ همه‌ی این فروزه‌ها یا ویژگی‌ها درونی می‌باشد که البته در بیرون نیز خود را نشان می‌دهد.

² آخشیج‌ها همانا گوهرها یا عنصرهای بنیادین سازنده‌ی هستی هستند که آنها نیز در یک دسته بندی کل چهار هستند: آتش، آب، هوا، زمین

چهار نیروهای درونی / نهادی

در اینجا گفتگو از آن نیروها/ توانمندی ها/ ابزارهایی است که درون نهاد انسان وجود دارند که با یاری آنها خود، پیرامون و جهان را می شناسد و نسبت به آنها واکنش نشان می دهد.

این نیروها چنین نامیده می شوند: تن / جان - روان - دین (آیین، آیینه) - فروهر. فرهنگ کهن ایرانی/ مزدیسنی از این نیروها بگونه گوش - رام - ماه - وهمن نام می برد.

به زبان امروزی اینها هستند: حس های شش گانه (پنج حس + تصویرهای ذهنی) + خرد که در هم بررسی بینش می آفرینند. اگر بخواهیم به شیوه مزدیسنی این نیروها را نام ببریم چنین می توانند باشند:

وهمن = من = فروهر = آسن خرد = خرد سروشی

ماه = دئنا = آیینه = آدینه = دین = بینش در تاریکی

گوش = گئوش = جان = باد

رام = بوی = روان = شناخت در جستجو و بینش: می بیند، می شنود، می گوید، می داند = گوش سرود خرد

بینش و دریافت از هم آهنگی و هم پرسی همه اندام ها و نیروهای حسی و دریافتی و با میانجیگری اصل ناپیدا و میان (وهمن)

شاید این پرسش پیش بیاید که نقش "احساس" در این میان چیست؟ پاسخ این است که احساس چیزی نیست جز واکنشی نیروگونه در برابر «برخورد/مرز مشترک نیروی آگاهی با تن/بدن/ماده». این نیرو، که خود بگونه ای آگاهی دهنده یا بهتر است بگوییم تقویت کننده آگاهی است، اگر در اندازه درست باشد می تواند انگیزه دهنده و سازنده باشد و گرنه زیان بار است، بویژه احساس هایی مانند خشم و اندوه.

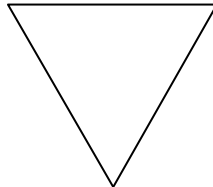
بخش دوم

پیامدهای روند راست و درست

- ۵- آرامش افزاینده = سپنتا آرمیتی Spenta Armaiti - اسپند / اسفند / سپندارمز
۶- آبادی و سازندگی = خشتر Xshathrâ - شهر یور
۷- پیشرفت همیشگی = شادزیستی دیرپا = هئوروات امرتات Haurvatât-Ameretât - خورداد امرداد

سپنتا آرمیتی = آرامش افزاینده

سازندگی-آبادانی = خشتر



هوروات امرتات = پیشرفت همیشگی، خوشزیستی دیرپا

آرمان زندگی

آرمان زندگی، پیدایش گوهر خود در گیتی است، که همانا پیدایش خداست. این پیدایش، که در هماهنگی با خویشتن خویش و گیتی است، با شادی درونی و آرامش افزاینده یا سپنتا آرمیتی همراه است که به خوشزیستی همیشگی و دیرپا می انجامد. چنین کسانی هم خود، هم دیگران و هم گیتی را آباد و خشنود می گردانند و شهریاران یا همان سوشیانس ها (سودرسانان - نجات بخش ها) می شوند.

بنیاد خوشبختی جهانی بر پایه گاتاها در هات 43 بند 1 فشرده شده است:

«خوشزیستی از آن کسی است که خواهان خوشزیستی دیگران باشد.»

«خداوند جهان شادی بخش را آفرید و در پرتو منش پاک و مهر (عشق) جهان آفرین خود در آن آسایش و آرامش پدید آورد و شادی را برای مردم آفرید.»

از این رو پیروان زرتشت شاد بودن و خوش زیستن را برگزیده اند. در این دین جشن و سرور، هماهنگی یافتن با بنیان آفرینش است که خود بهترین نیایش است. این شیوه زیستن و نگرش به جهان به مردم نیروی تن و روان می دهد و آنان را به کار و کوشش سازنده برای رسیدن خود و رساندن جهان به خوشزیستی دیرپا انگیزه می دهد. این است بهشت، بر روی زمین.

آنان می دانند که خوشی در روند کردار است، نه در پایان. با ایجاد خوشی انسان آزاد می شود. خوشی برابر با آزادی است. انسان در آزادی خوش است و با خوش بودن آزاد است.